



تراانسان و دلالت‌های آن در آینده علوم انسانی

سید محمد تقی موحد ابطحی؛ خدیجه قربانی سی سخت^۲

۹

دوره ۳، شماره ۱، پیاپی ۹
بهار ۱۴۰۳

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۳/۰۲/۲۵
تاریخ پذیرش:
۱۴۰۳/۰۶/۳۱
صص: ۶۰-۳۵

شابا چاپی: ۲۲۸۳-۰۰۲۶۳

رتبه علمی

ب

بررسی صنعت گواهی در:
JOURNALS.MSRT.IR

DOR: 20.1001.1.23830263.1403.3.1.1.0

چکیده

چشم‌انداز آینده فناوری‌های ترانسانسی بر تغییر ماهیت، ایجاد و ارتقاء یک ماهیت تکنولوژیکال برای انسان متمرکز است. این منظر بیش از هر چیز علوم انسانی را که اساس آن مبتنی بر ماهیت فعلی انسان است تحت تأثیر قرار خواهد داد. هویت تکنولوژیکال انسان، چالش‌های بسیاری را در حوزه انسان‌شناسی، اخلاقی و الهیاتی پدید خواهد آورد، به گونه‌ای که چگونگی علوم انسانی در آینده منوط به تبیین و حل و فصل مسائل جدید برآمده از فناوری‌های نوین است. هدف پژوهش حاضر بررسی برخی جوانب مهم و اثرگذار ایده‌های ترانسانسی بر علوم انسانی و استخراج دلالت‌های آن جهت مطالعات آینده علوم انسانی می‌باشد. روش پژوهش توصیفی-تحلیلی است و برخی از نتایج این پژوهش عبارتند از: ضرورت هم‌افزایی میان حوزه‌های مختلف علوم انسانی و فناوریهای همگرا، آسیب‌شناسی و نقد تسری نگرش فناورانه بر هویت انسان، پرداختن به چالش‌های هستی‌شناسانه، اخلاقی و الهیاتی برخاسته از اندیشه‌های ترانسان‌گرایان، لحاظ نمودن پیوستارهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایده‌های ترانسانسی در سطوح مختلف، لزوم توجه به نگرش ترانسان در حوزه تربیت اخلاقی.

کلیدواژه‌ها: ترانسان، علوم انسانی، فناوری، آینده.

۱. عضو هیات علمی پژوهشکده فلسفه و تاریخ علم پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران.

۲. دانش‌آموخته دکتری گروه مبانی تعلیم و تربیت، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران. (نویسنده مسئول)

مقدمه

ترانسان جنبش نوظهور علمی- فناورانه با رویکردی آینده‌گراست، که می‌کوشد با اتکاء بر فناوری‌های نوین ارتقاء بیولوژیکی (زیست‌شناختی) را برای بشر رقم بزند، به گونه‌ای که کیفیت زندگی او را به نحو فرآیندهای متحول کند. غلبه بر بیماری‌ها، کند نمودن (و در نهایت حذف) روند پیری از زندگی انسان، دستیابی به حالت پایدار سرور و شادمانی، ملموس‌ترین تصویر از چشم‌انداز فناورانه ترانسان‌گرایان است. آنها این تکامل فناورانه را پایان بخش رنج‌های جسمی و روانی بشر می‌دانند. طبق تعریف انجمن جهانی این جنبش، ترانسان عبارت است از: «نهضتی فکری و فرهنگی که امکان و اشتیاق به بهبود اساسی شرایط انسانی را از طریق عقل‌کاربردی، به‌ویژه از طریق توسعه و در دسترس قرار دادن فناوری‌های گسترده برای حذف پیری و ارتقای چشمگیر ظرفیت‌های فکری، جسمی و روانی انسان تأیید می‌کند» (World

Transhumanist Association, 2002)

ترانسان‌گرایی یک فرآیند دگرگونی است که به موجب آن، رشد انسان به آرزوها و مهارت‌های او بستگی دارد، نه انتخاب طبیعی یا محرک‌های تصادفی (Bardziński, 2014). به بیان دیگر ترانسان‌گرایان محدودیت‌هایی که از سوی طبیعت به انسان تحمیل شده است را به عنوان یک حقیقت مسلم و غیرقابل تغییر نمی‌نگرند، بلکه همه این محدودیت‌ها را ناشی از عدم تکامل انسان می‌دانند. از منظر ترانسانی اکنون بشر به نقطه‌ای رسیده است که می‌تواند با استفاده از فناوری بسیاری از محدودیت‌ها را پشت سر بگذارد و یک تکامل فناورانه را برای خود رقم بزند.

در راستای دستیابی به اهداف ترانسانی، تمرکز اصلی این جنبش معطوف به فناوری‌های همگرا می‌باشد. فناوری همگرا به هم‌افزایی چهار حوزه اصلی علم و فناوری اشاره دارد، که عبارتند از: فناوری نانو^۱، فناوری زیستی و پزشکی زیستی (شامل مهندسی ژنتیک)^۲، فناوری اطلاعات، محاسبات و ارتباطات پیشرفته^۳، علوم شناختی و علوم اعصاب شناختی^۴. این فناوری‌ها

1-Transhuman

2-Nanoscience

3- Biotechnology

4-Information Technologies

5-Cognitive Neuroscience

را به اختصار، فناوری‌های NBIC می‌گویند. دانشمندان و صاحب‌نظران این حوزه معتقدند با تلاش‌های متمرکز و عمیق می‌توان به وحدت این علوم و فناوری‌های مربوطه بر مبنای وحدت موجود در طبیعت دست یافت. در واقع همگرایی فناوری‌های گوناگون، مبتنی بر وحدت ماده در مقیاس نانو و یکپارچه‌سازی فناوری‌ها در همان مقیاس می‌باشد (روکو، ۱۳۸۷).

از مهمترین ایده‌های فناورانه و ارتقائی ترانسانسی که در حال حاضر به صورت جدی پیگیری می‌شود، ایده‌های مربوط به حوزه تعلیم و تربیت است. ترانسان‌گرایان مدعی‌اند با پیشرفت فناوری‌های همگرا، و با بهره‌گیری از اصلاح ژنتیکی و تغییر در سخت‌افزار انسان، بارگذاری ذهنی اطلاعات از طریق تراشه‌های نانوالکترونیک و همچنین نانوربات‌های عصبی (با بهترین کیفیت و در کم‌ترین زمان ممکن) می‌تواند جایگزین نقشی شود که حافظه انسان در طول سال‌های متمادی و بعضاً به صورت ناقص در یادگیری ایفا می‌نماید. در آینده این روش جایگزین روش‌های مرسوم آموزش و یادگیری خواهد شد، و طی فرآیندی به مرور باعث کم‌رنگ شدن نقش نظام‌های آموزشی و در نهایت حذف آنها می‌گردد. شایان ذکر است چندی پیش نورالینک (Neuralink)، شرکت تحت مالکیت ایلان ماسک، از دریافت تأییدیه سازمان غذا و داروی آمریکا (FDA)، برای کاشت تراشه در مغز انسان خبر داد.

ترانسان‌گرایان همچنین به دنبال فناوری‌هایی هستند که امکان انتقال ذهن انسان را از یک جسم به یک ماشین فراهم آورد تا بدین طریق ذهن را از محدودیت‌های جسم رها سازند. تصور نمایید ذهن یک موجود زنده که شامل مجموعه‌ای از حافظه‌ها و ویژگی‌های شخصیتی و اجتماعی خاص است را بتوان از بستر زیستی اصلی خود به یک بستر رایانه‌ای مصنوعی منتقل نمود. اگر چنین امری در آینده به واقعیت بپیوندد، فرآیند سایبورگ شدن جسم انسانی به نقطه نهایی خود خواهد رسید؛ چرا که در آن نقطه تمام اجزای فیزیولوژیکی بدن را می‌توان با استفاده از بارگذاری ذهن فرد در یک بستر غیر فیزیولوژیکی که محدودیت کمتری دارد، جایگزین نمود. ادعایی همچون جایگزینی تعلیم و تربیت فعلی با یک تعلیم و تربیت فناورانه یا انتقال ذهن انسان به یک بستر رایانه‌ای شاید برای ما دور از ذهن و بلندپروازانه به نظر آید. اما باید توجه داشت که با رشد فزاینده فناوری‌های نوین و باگذر زمان، و به واسطه پدیدار شدن انواع جدید

این فناوری‌ها، قطعاً در آینده نزدیک ایده‌های تراانسانی تقویت می‌شوند و اثرگذاری آنها در سطح دنیا ملموس‌تر می‌گردد. بی‌شک تحقق چنین تحولات فناورانه‌ای زندگی انسان را در ابعاد گوناگون فردی-اجتماعی و هم در حوزه‌های مختلف فکری و علم و دانش دچار تغییرات شگرفی خواهد نمود. در این میان یکی از مسائل مهم این است؛ با فرض آنکه تمامی یا حتی بخشی از برنامه‌های تراانسان‌گرایی برای حرکت به سوی تراانسان غایی به همان نحو که پیش‌بینی نموده‌اند پیش رود، و در پایان قرن حاضر و آغاز قرن بعد به سطح کامل یا میانی تراانسان دست‌یابند، چه صورتی از علوم انسانی ناظر به مسائل مربوط به تراانسان خواهد بود؟ وظیفه مطالعات آینده علوم انسانی در این زمینه چیست؟

بدیهی است علوم انسانی برای آنکه بتواند نقشی راهبردی در تحولات آینده فناوری‌ها داشته باشد، باید از فرصت کنونی برای سازگاری و تطبیق هوشمندانه با تحولات فناورانه استفاده نماید. در این راستا بهره‌گیری از دلالت‌های آینده‌پژوهانه ایده‌های تراانسانی، برای مطالعات آینده علوم-انسانی امری مهم و ضروری است. با لحاظ نمودن این موارد هدف اصلی مقاله حاضر بررسی برخی جوانب کلان و اثرگذار ایده‌های تراانسانی بر علوم انسانی، و استخراج دلالت‌های آینده-پژوهانه آن برای مطالعات آینده علوم انسانی می‌باشد. با توجه به ادبیات محدود در ارتباط با دو حوزه تراانسان و آینده پژوهی علوم انسانی در کشور، و داده‌های اندک در این زمینه، تحقیق حاضر تحقیقی مبتنی بر روش‌های مرسوم آینده پژوهی در فضای دانشگاهی نیست، بلکه می‌توان آن را تأملی ابتدایی درباره دلالت‌های جریان تراانسان‌گرایی در ارتباط با آینده علوم انسانی دانست. به این امید که در آینده زمینه انجام تحقیقات علمی مبتنی بر روش‌های آینده پژوهی مبتنی بر داده، با کارشناسان آینده پژوه فراهم آید.

علوم انسانی و فناوری‌های همگرا در جریان تراانسان‌گرایی

فناوری‌های همگرا را می‌توان به صورت امتزاج چشمگیر و تعامل هم‌افزایانه حوزه‌های علمی و فناوری‌های گوناگون، برای دستیابی به راه‌حل‌های نوین با اثرگذاری بالا فهم نمود. این همگرایی تلاقی زمینه‌هایی مانند نانو تکنولوژی، بیوتکنولوژی، فناوری اطلاعات و علوم شناختی را تسهیل می‌کند، و تأثیرات دگرگون‌کننده‌ای بر صنایع مختلف و تلاش‌های انسانی خواهد داشت. در قلب

فناوری‌های همگرا این ایده نهفته است که پیشرفت‌ها در یک حوزه علمی، زمانی که با بینش‌ها و پیشرفت‌های سایر رشته‌ها ترکیب شود، می‌تواند تقویت شود (Beckert, et.al., 2007). این همگرایی رویکردهای مشترک و بین‌رشته‌ای را تقویت می‌کند و به دانشمندان، مهندسان و محققان اجازه می‌دهد تا با چالش‌های پیچیده، به‌روش‌های نوآورانه مقابله کنند. همچنین پتانسیل و زمینه ایجاد پیشرفت‌های انقلابی در حوزه‌های گوناگون را فراهم می‌آورد (Roco, 2020). در مراقبت‌های بهداشتی، همگرایی زمینه‌هایی مانند بیوتکنولوژی، نانوتکنولوژی و فناوری اطلاعات، راه را برای پزشکی شخصی‌سازی شده هموار نموده است، که در آن درمان‌ها، نه به صورت عمومی، بلکه بر اساس ساختار ژنتیکی و ویژگی‌های بیولوژیکی، روانشناختی و جامعه‌شناختی و حتی معنوی خاص یک بیمار، طراحی شود؛ زیرا امروزه این ایده مطرح شده است که در تحلیل سلامت باید همزمان به ابعاد زیستی، روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و معنوی فرد توجه داشت (Sulmasy, 2002). همچنین همگرایی رباتیک، هوش مصنوعی و علم مواد در عرصه تولید، منجر به ایجاد فرآیندهای تولید هوشمند و سازگار می‌شود، که امکان ساخت محصولات قابل تنظیم و کارآمد را فراهم می‌کند.

در برخی منابع از فناوری‌های همگرا و تحولات پیرامون آنها به‌عنوان رنسانس جدید یاد می‌شود (Roco, & Bainbridge, 2002 and Grunwald, 2007). دلیل نام‌گذاری فوق این است که با تحقق فناوری‌های همگرا از تمام جنبه‌های جسمی، ذهنی و رفتاری انسان به عنوان پدیده‌های متعلق به قوانین طبیعی رمزگشایی خواهد شد. این درک جدید، داده‌ها و امکاناتی را برای دستکاری و اثرگذاری بر جسم، ذهن و رفتار انسان ایجاد می‌کند، که زندگی او را از اساس متحول خواهد نمود (Andler et.al., 2006).

طرح نظریه تمایز بدن و نفس (که متکفل حالات روانی انسان است) توسط دکارت، یک نوع جدایی در حوزه علوم طبیعی و علوم ذهنی ایجاد نمود، اما با طرح ایده علوم و فناوری‌های همگرا تمایز میان بدن و نفس در حال رنگ باختن است و چنین عنوان می‌شود که «علوم به نقطه‌ای رسیده‌اند که باید با هم جمع شوند تا سریع‌تر پیشرفت کنند» (Kaldis, 2010: 1). سوالی که در اینجا مطرح می‌گردد این است که علوم انسانی در این همگرایی علمی و فناورانه چه نقش و جایگاهی دارند؟ به

نظر می‌رسد در علوم انسانی، همگرایی فناوری‌های نوین کمتر درک شده و این امری طبیعی است؛ زیرا در سطح جهانی نیز تنها بخشی از دانشمندان و محققانی که در حوزه‌های فناوری‌های نانو، زیستی، پزشکی زیستی، فناوری اطلاعات و علوم شناختی مشغول هستند، با همگرایی این فناوری‌ها و اهداف آن آشنا هستند، و از نگرشی همگرایانه برخوردارند (که بخش اعظمی از آنها دانشمندان تراانسان‌گرا یا همسو با تفکرات تراانسانی هستند). بنابراین در چنین شرایطی عدم آشنایی اندیشمندان علوم انسانی با این عرصه‌ها امری طبیعی است. اما در سال‌های آتی ادامه این روند دیگر توجیه‌پذیر نیست؛ زیرا با توجه به سرعت بسیار بالای پیشرفت و اثرگذاری فناوری‌ها، اندیشمندان علوم انسانی شاید تنها حدود یک تا دو دهه آینده را به‌عنوان زمان طلایی، جهت ورود جدی و همه‌جانبه به مباحث و مسائل مرتبط با فناوری‌های نوین و همگرا فرصت دارند تا بتوانند حضوری مؤثر و فعال در این حوزه داشته باشند.

همگرایی فناوری‌های نوین بیش از هرچیز کاربردی، فنی و صنعتی بودن آنها را به ذهن متبادر می‌کند، اما این فناوری‌ها برای تحقق همه‌جانبه، نیازمند پژوهش در مسائل بنیادی و پایه‌ای نیز هستند، که در واقع بیانگر وجوه میان رشته‌ای آنها می‌باشد (Giorgi, 2009). از این‌رو مرزهای علوم و رشته‌ها ظرفیت بسیاری برای ایجاد تحول و ایفای نقش در آینده فناوری‌های همگرا دارند. در چنین وضعیتی علوم انسانی به‌عنوان یکی از ارکان تحقیقات بنیادین می‌تواند از ظرفیت‌های خود در جهت بهره‌گیری از این فضا، و ایجاد میان رشته‌هایی که بتواند پیوند میان فناوری‌های همگرا و علوم انسانی را ایجاد نماید، استفاده کند.

از مهم‌ترین زمینه‌های میان‌رشته‌ای که علوم انسانی را با فناوری‌های همگرا پیوند می‌دهد علوم شناختی هستند. علوم شناختی براساس سیستم عصبی و با الهام از مغز انسان و الگوریتم عصبی آن می‌تواند در ساخت هوش مصنوعی عمومی که در واقع فراهوشمندی است کمک‌کننده باشد. هدف اصلی این علوم دستیابی به درک و فهم دقیق از فعل و انفعالات ذهنی، افکار و رفتار انسان است، و اینکه چگونه شناخت و آگاهی انسان بر مبنای این فعل و انفعالات شکل می‌گیرد. زمانی که بتوان در این حد بر چگونگی فرآیندهای شناختی مسلط شد، بر پایه این اطلاعات می‌توان به سمت ساخت ماشین هوشمند حرکت کرد. به بیان دیگر وقتی که هوش مصنوعی بتواند تمام فرآیندهای شناختی مغز و ذهن انسان را تقلید کند و عملکردش معادل مغز انسان شود،

می‌توان غلبه هوش مصنوعی بر هوش زیستی را تصور کرد. بنابراین علوم شناختی مهم‌ترین نقش را در بین چهار فناوری همگرا دارد؛ چرا که فراهوشمندی در بستر آن محقق می‌گردد. اما مسأله مهم این است که دستیابی به اهداف علوم شناختی و رسیدن به وحدت آن با سه حوزه دیگر فناوری‌های همگرا، آن هم در مقیاس نانو بسیار دشوار است. در این میان علوم انسانی از طریق برخی رشته‌ها و گرایش‌ها خود نقش مهمی را در پیش‌برد تحقیقات در علوم شناختی ایفا می‌کند. در واقع این رشته‌ها بازیگران اصلی حوزه علوم انسانی در تعیین سرنوشت آینده علوم شناختی هستند، که مهم‌ترین آنها عبارتند از: زبان‌شناسی، فلسفه منطقی، روان‌شناسی شناختی، فلسفه ذهن، انسان‌شناسی، فلسفه زبان، فلسفه اخلاق.

فناوری‌های همگرا در حال حاضر یک طرح کلی است که جزئیات آن به طور کامل مشخص نیست. برای عملیاتی شدن این فناوری‌ها باید به درک مناسبی از جزئیات این طرح کلی دست یابیم. این امر مستلزم انجام مطالعات میان رشته‌ای گسترده‌ای است که تصویری حقیقی و ملموس از جزئیات، فرصت‌ها، چالش‌ها، و آسیب‌های تحقق کامل این فناوری‌ها را در ابعاد گوناگون زیستی و انسانی ارائه دهند. به‌عنوان نمونه عدم قطعیت یکی از ویژگی‌های بارز فناوری‌های نوین آینده است؛ یعنی ممکن است این فناوری‌ها سعادت (دنیوی) به‌معنای تام کلمه را برای انسان ایجاد کنند، یا در مقابل جهنم آخرالزمانی که همواره در فیلم‌ها و رمان‌های تخیلی ضدآرمان‌شهری به تصویر کشیده شده‌اند را برای بشر رقم بزنند. باید به خاطر داشت که رشد روز افزون علم و فناوری در قرن نوزدهم چنان بود که عده‌ای می‌پنداشتند می‌توان بهشت را بر روی زمین ایجاد کرد، اما وقوع دو جنگ جهانی جلوه‌ای جهنمی از آن رویاپردازی را بر روی زمین به نمایش گذاشت.

فناوری‌های همگرا پدیده‌ای است که در بستر و فرآیند زندگی اجتماعی بشر تحقق می‌یابد. پیامدهای بالقوه، ناشناخته و پیش‌بینی نشده این فناوری‌ها بر زندگی انسان (هم در ابعاد جسمانی و هم از نظر روحی و ذهنی) می‌تواند اثرات طولانی مدت و پایداری ایجاد کنند. همچنین می‌تواند ساختارها و ویژه و اجتناب‌ناپذیری را بوجود بیاورد که افراد برای ادامه حیات اجتماعی و فردی خود ناچار به تبعیت از آنها گردند؛ به‌گونه‌ای که عدم تبعیت از آنها آثار منفی سنگینی را برای فرد به همراه داشته باشد. از سوی دیگر این روابط و تعاملات اجتماعی به دلیل اینکه بر

اساس فناوری شکل گرفته‌اند و فناوری پیشران آنهاست پیچیدگی بسیار بالایی دارند. در نتیجه پس از تثبیت، عوامل انسانی نمی‌تواند تأثیر چندانی در اصلاح، باز تولید و طراحی مجدد آنها داشته باشند. به عبارتی تغییر و اصلاح آنها امری بسیار دشوار یا حتی غیرممکن خواهد بود. در این میان و در راستای تحقق رویکرد پایین به بالا جهت پیش‌برد و هدایت فناوری در مسیری صحیح و منطقی، یکی دیگر از اثرگذاری‌های علوم انسانی بررسی و تبیین ابعاد و تبعات اجتماعی این فناوری‌ها می‌باشد.

در چنین فضایی آشکارسازی ابعاد گوناگون این دوسویه عدم قطعیت از وظایف علوم انسانی است که در آن بر مبنای تمامی دستاوردهای علوم انسانی و داده‌های موجود، ابتدا سناریوهای مختلف در ارتباط با آینده فناوری‌های همگرا در جریان ترانسان‌گرایی ترسیم گردد، و در نهایت قضاوتی اخلاقی در ارتباط با نحوه تعامل با این جریان صورت پذیرد (تاجمیز و تقوی، ۱۳۹۴، مختاری، ۱۳۹۸).

با یک نگاه پیش‌نگرانه می‌توان گفت با عملیاتی شدن فناوری‌های همگرا در جریان ترانسان-گرایی پارادایم‌های علوم انسانی به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند:

- ۱- پارادایم‌های سنتی؛ که با همان شکل و سیاق سابق به حیات خود ادامه می‌دهند و محتمل است با تحقق ایده‌های فناورانه نوین به امری حاشیه‌ای و کم اثر و (شاید هم بی‌اثر) مبدل گردد.
- ۲- پارادایم‌های فناورانه؛ که ترکیبی از علوم انسانی با ابعاد و گرایش‌هایی از فناوری‌های نوین همانند علوم شناختی نوین، هوش مصنوعی، زیست فناوری‌ها، و نانو فناوری‌ها می‌باشد. اولین لازمه درک پارادایم فناورانه پیش رو، فهم این اصل راهبردی است که در آینده فناورانه، پیش‌برد علوم انسانی به شکل فعلی دیگر راهگشا نیست. اگر تحولات علوم انسانی متناسب با واقعیت‌های موجود زندگی بشر نباشد، در افق آینده فناورانه بی‌اثر شده و به حاشیه خواهد رفت. بالاخص که برخی از رخدادهای فناورانه، تغییراتی بی‌سابقه را در بخش‌هایی از علوم انسانی (همانند تعلیم و تربیت) رقم خواهند زد، که حذف و جایگزینی آنها پیش‌بینی شده است. در چنین فضایی زیست علوم انسانی با ماهیت سنتی به امری دشوار مبدل خواهد شد. میان-رشته‌هایی که ترکیبی از فناوری‌های نوین، با صورتی نو از رشته‌های سنتی هستند، غلبه خواهند نمود. ترانسان‌گرایی به جهت وجه میان رشته‌ای، حرکت در مرز علوم گوناگون، و بهره‌گیری از

بروزترین دانش‌ها، قطعاً در دهه‌های آینده از فلسفه‌ها و نگرش‌های غالب در حوزه‌ی فناوری‌های همگرا خواهد بود. اما همانگونه که بیان شد در علوم انسانی، شناخت دقیقی از فناوری‌های همگرا وجود ندارد. با هم‌افزایی میان این دو حوزه می‌توان به شناخت و درک صحیحی از این فناوری‌ها نائل شد. چنین شناختی منجر به فهم بهتر ماهیت، هدف، روش‌های بکارگیری، امکان تحقق، مسائل مشترک، فرصت‌ها، چالش‌ها، آسیب‌های این فناوری‌ها و تأثیر آنها بر ابعاد مختلف زندگی انسان و به تبع آن علوم انسانی می‌گردد.

آسیب‌شناسی نگرش فناورانه به هویت و موجودیت انسان

از نظر ترانسان‌گرایان، انسان عصر حاضر به‌لحاظ پیشرفت فناوری به جایی رسیده است که می‌تواند فرآیند تکاملی خود در بستر طبیعی و زیست‌شناختی (تکامل داروینی) را، با تکامل فناورانه جایگزین سازد. در این تکامل فناورانه و با تکیه بر پیشرفت فناوری‌های نوین می‌توان دو مسیر برای آینده انسان متصور بود:

- ❖ غلبه بر تمام عوامل جسمی و ذهنی پیری و مرگ (سایبورگ)؛
 - ❖ انتقال ذهن انسان به بستری غیربیولوژیک و دستیابی به جاودانگی فناورانه (سایبرنتیک).
- در حالت اول در جهت بهبود و ارتقاء جسمی و ذهنی انسان، فیزیولوژی انسان دچار تغییر می‌گردد و فرد به سایبورگ مبدل خواهد شد؛ یعنی آمیزه‌ای از انسان و ماشین. در این حالت

۱- Cyborg موجودی است شامل اجزای ارگانیکی انسانی و عناصر مکانیکی که بخش‌های مختلف آن در تعامل اند تا عملکردهای انسانی را بهبود بخشند. به عنوان مثال فردی که دچار معلولیت از نوع قطع عضو بوده است و عضو از دست رفته‌ی وی با جایگزینی یک عضو مکانیکی هوشمند جبران گردیده است را می‌توان مصداق یک سایبورگ دانست.

۲- Cybernetics مناسبات بین انسان‌ها، انسان و حیوان، انسان با ماشین و ماشین‌ها با یکدیگر را از منظر کنترلی که می‌تواند بر هم داشته باشد مورد توجه قرار می‌دهد به تعبیر دیگر، بر اساس این نظریه، خیلی روی این که سیستم‌های مذکور از چه چیزی تشکیل شده باشد تأکید نمی‌شود، بلکه به این که چه عملکردی اتخاذ نموده است توجه دارد. به عبارت دیگر، سایبرنتیک روی این که سیستم‌ها چگونه از اطلاعات مدل‌ها و عملکردهای کنترلی برای سکانداری به سمت هدف مورد نظر استفاده می‌نمایند، تکیه دارد (Heylighen & Joslyn, 2001)

انسان همچنان آمیزه‌ای از ویژگی‌های حیوانی و عقلانی (حیوان ناطق) است. مهم‌ترین مسأله در این حالت دستیابی به عمر طولانی است که برای انسان پدیده‌ای چالش‌زاست. اساسی‌ترین چالش عمر طولانی معناداری زندگی است. آنچه تاکنون از منظر ادراک-آگاهی و هستی‌شناختی در سیر تاریخی تفکر بشر وجود داشته است، این بوده که عالم هستی و به تبع آن زندگی انسان آمیزه‌ای از دوگانه‌های معنابخش اعم از؛ خیر-شر، رنج-آسایش، بیماری-عافیت، غم-شادی، مرگ-زندگی (حیات) و... می‌باشد. با حضور و وجود توأمان این اضداد است که زندگی معنا می‌یابد. بشر همواره به این فرآیند به عنوان یک امر طبیعی و در نتیجه مطلوب نگریده‌ست. با توجه به تجربه زیسته تاریخی بشر، وقتی یکی از این دوگانه‌ها حذف گردد، معناداری زندگی به یک ناترازی مفهومی و مصداقی مبتلا می‌گردد. همین ناترازی می‌تواند صورتی از بی‌معنایی زندگی را پدید آورد که آغازگر چالش‌ها و بحران‌های غامض‌تری باشد. فرانسیس فوکویاما از مخالفان تکامل فناوریانه معتقد است افزایش افراطی عمر، پیامدهای عمیقی برای معنای زندگی خواهد داشت و رابطه انسان‌ها با زندگی را تغییر خواهد داد؛ زیرا «مرگ دیگر به‌عنوان یک جنبه طبیعی و اجتناب‌ناپذیر زندگی دیده نمی‌شود، بلکه مانند یک بیماری قابل پیشگیری نگریده می‌شود» (Fukuyama, 2003: 71).

از دیگر آثار نامیرایی یا عمر طولانی بشر در اثر توسعه فناوری‌های همگرا در جریان تراانسان-گرایی، تغییراتی است که در جمعیت و زاد و ولد انسانی پدید می‌آید. زمانی که رشد جمعیت از سیر طبیعی خود خارج شود، قطعاً مشکلات غیرطبیعی در حوزه اجتماعی، اقتصادی و محیط زیست پدید خواهد آمد. به احتمال زیاد راه‌حل تراانسان‌گرایان برای رفع این مشکلات استعمار فضا و سکنی‌گزینی فضایی خواهد بود، که ریشه در تفکرات جان دزموند برنال^۱ (از پیشگامان قرن بیستم تراانسان‌گرایی) دارد.^۲

۱- John Desmond Bernal

۲- برنال آینده دور را تنها دنیای تراانسان‌ها فرض نمی‌کند. او معتقد بود که بشریت آینده به دو دسته تقسیم خواهد شد؛ گروهی که فضا را مستعمره‌ی خود می‌کند و تلاش‌های علمی را به حد نهایت خود می‌رساند و دسته دیگر همان «نوع بشر کهن» است که زمین را به تملک بلامنازع خود در می‌آوردند (Samuelson & Mossman, 2012).

در حالت دوم از آینده ترانسانسی، یعنی انتقال ذهن انسان به یک بستر غیربیولوژیک مسأله مهم هویت انسان است. هویت در بدیهی‌ترین صورت و معنای خود آن است که در پاسخ به سوال ساده و عمیق «من کیستم؟» بیان می‌گردد. در حقیقت هویت برآیندی از مؤلفه‌های مختلف فردی، اجتماعی، فرهنگی، دینی و ... است، که به صورت تجمیعی شخصیت فردی و اجتماعی یک انسان را شکل می‌دهد. سؤال اساسی در ارتباط با ایده انتقال ذهن این می‌باشد که آیا ممکن است شدت تغییراتی که در فرآیند تبدیل شدن انسان به ترانسانس رخ می‌دهد، به حدی باشد که یکپارچگی هویتی او مخدوش گردد؟

هرچند جاودانگی سایبرنتیک از ایده‌های متعلق به دوره فراهوشمندی است و راه بسیاری تا دستیابی به آن مانده است؛ اما تنش‌های هویتی این ایده از همین آغاز، آشکار است. برخی از مهم‌ترین آنها عبارتند از:

– تبدیل ادراک و آگاهی انسان از هویت خویش، از امری طبیعی به امری سایبرنتیک، بدون آشکارسازی ابعاد و زوایای مختلف این هویت نوین.

– تغییر ادراک و آگاهی بی‌واسطه انسان از «من» و «خود» هویتی‌اش، به امر واسطه‌ای؛ در واقع هویت تابعی از فناوری می‌گردد.

– تبدیل هویت فردی انسان از یک امر کیفی منحصر به فرد، به امری کمی پیش‌بینی‌پذیر با قابلیت کنترل.

– در این رویکرد هویت فردی تنها با تکیه بر توانمندی‌های ذهنی پیگیری و تعریف می‌شود. نقش و جایگاه انواع مؤلفه‌های هویتی؛ اعم از فرهنگی، اجتماعی، ملی، دینی و ... مشخص نیست. همچنین برخی منتقدان ایده‌های ترانسانس‌گرایان معتقدند تغییرات افراطی که ترانسانس در جسم ایجاد می‌کند روح و ذهن انسان را از کارکرد اولیه خود خارج می‌کند (Dickson, 2018). فرانسیس فوکویاما عمیق‌ترین نگرانی و ترس خود در این زمینه را، ترس برای از دست دادن انسانیت انسان می‌داند. وی انسانیت انسان را دربرگیرنده ویژگی‌های اساسی و پشتوانه درک ما از هویت و موجودیت انسانی خودمان، و اینکه چه کسی هستیم؟ و به کجا می‌رویم؟ می‌داند. از نظر فوکویاما تغییرات افراطی در تکامل فناورانه پتانسیل این را دارند که انسانیت انسان را از بین ببرد. (Fukuyama, 2003)

در مقابل، تراانسان‌گرایان معتقدند همهٔ دگرگونی‌های فناورانه مدنظر آنها می‌تواند رخ دهد، اما در عین حال هرآنچه هویت فعلی فرد را شکل می‌دهد (از جمله مهم‌ترین خاطرات، فعالیت‌ها و احساسات و...) می‌تواند باقی بماند (Bostrom, 2005b). رونالدکول ترنر (۲۰۱۷) از حامیان مسیحیت تراانسان‌گرا معتقد است همانگونه که در انتقال روح فرد از این عالم به عالم دیگر ما باور داریم هویت فردی، علی‌رغم تمام تغییر و تحولات مخاطره‌آمیز، دست‌نخورده باقی می‌ماند، به طریق مشابه می‌توان گفت که با وجود تغییرات اساسی در رویکرد تراانسانی، باز هویت فردی انسان‌ها محفوظ خواهد ماند (Turner, 2017). اما جای این سوال هست که آیا اطلاعات درون ذهن یک فرد نمی‌تواند از طریق یک تراشه به ذهن فرد دیگر منتقل شود و در این صورت مسأله هویت فردی چگونه تحلیل خواهد شد؟

علی‌رغم تلاش تراانسان‌گرایان برای اعتمادسازی در جامعهٔ علمی در مباحث مربوط به هویت، صورت رادیکال جریان تراانسان به شدت علاقه‌مند است که ویژگی‌های حیوانی انسان را حذف و عقلانیت او را حفظ و آن را در یک بستر رایانه‌ای-رباتیک ذخیره سازد. در این حالت چون بسترها متفاوتند، عقلانیت دیگر یک عقلانیت حیوانی نیست، بلکه عقلانیت دیجیتال و سایبرنتیک است (Boyer & Meadows, 2015). حتی بستروم به عنوان چهرهٔ شناخته شده تراانسان‌گرایی که همواره در جهت اعتمادسازی کوشیده است، با بیان جمله‌ای کلیدی نشان می‌دهد ایدئال‌های تراانسانی برای او مرجح بر اقناع مخالفان و منتقدان است؛ آنجا که می‌گوید «صیانت از هویت شخصی اهمیت خاصی ندارد؛ چرا که این امکان وجود دارد تا بتوانیم ارزشمندی را در چیزهای دیگری غیر از خود و هویتمان پیدا کنیم» (Bostrom, 2005b). تراانسان‌گرایان در این راستا استدلال می‌کنند که نباید قید و بندی برای رشد فناوری‌ها در نظر بگیریم، تا آن‌ها به‌ما کمک‌کنند که زندگی خود را ارتقاء بخشیم (Murillo, 2014). از منظر تراانسان‌گرایان مسألهٔ مهم‌تر از عضویت در گونه‌ها، رشد تصاعدی فناوری‌های پیشرفته است؛ حتی اگر تغییرات فناورانه بدان منجر شود که انسان از نظر زیست‌شناختی دیگر انسان نباشد، هیچ اهمیتی ندارد. استدلال آن‌ها این است که عضویت در گونه‌ها بی‌اهمیت است؛ زیرا چیز خاص و ارزشمندی در مورد انسان‌ها از لحاظ زیست‌شناختی وجود ندارد، که با آویختن به آن

امر ارزشمند بخواهیم تغییرات فناورانه‌ای را که از نظر زیست‌شناختی ما را به غیرانسان تبدیل می‌کند رد کنیم (Persson, et.al., 2010).

چالش‌های هستی‌شناسانه ایده‌های ترانسانسی

هستی‌شناسی به‌عنوان قدیمی‌ترین بخش فلسفه در سیر تاریخی خود به تناسب دغدغه‌های بشر دچار تغییر و تحولاتی شده است. در فلسفه یونان باستان مباحث هستی‌شناسی بیشتر پیرامون مسائل عام وجود است، اما در قرون وسطی تحت تأثیر مسیحیت اکثراً معطوف به الهیات مسیحی می‌باشد. در دوره جدید با غلبه رویکرد علمی، صورتی از اومانیزم علمی (یا جدید) مبتنی بر تحول‌گرایی طبیعی برخاسته از نظریه داروین، جایگزین هستی‌شناسی کلاسیک گردید، و به زیربنای اصلی جهان‌بینی علمی در اکثر علوم تجربی مبدل شد. طبق هستی‌شناسی اومانیزم علمی جهان و انسان حاصل فرآیند مستمر طبیعت هستند. با غلبه نظریه تکامل، الهیات که بخشی از هستی‌شناسی سابق بود، به‌کلی از آن جدا گردید و بخش انسان‌شناسی علمی غلبه پیدا نمود، که مهمترین ویژگی‌های آن عبارتند از:

- ❖ انسان وجود تک‌ساحتی و از جنس طبیعت دارد،
 - ❖ واقعیت عالم همان است که انسان تجربه می‌کند و امر متعالی فراتر از تجربه انسان وجود ندارد،
 - ❖ شناخت جهان در جهت تسلط بر طبیعت است (خاتمی، ۱۳۹۱).
- ترانسان‌گرایان همواره آرمان‌های روشنگری و مدرنیسم را مبنای تفکرات خود معرفی نموده‌اند (Jotterand, 2010). بنابراین هستی‌شناسی این جنبش یک هستی‌شناسی اومانیزستی علمی است، که ریشه در تحولات روشنگری دارد.

موجودیت ترانسان مبتنی بر هستی‌شناسی اومانیزستی علمی است، و در واقع بخشی از ماهیت فعلی ترانسان محسوب می‌گردد. اما اقتضاء رادیکالیسم فناورانه ترانسان فرارفتن از آن و بناگذاشتن صورت جدیدی از هستی‌شناسی است، که در تناسب و هماهنگی کامل با ویژگی‌های فناورانه اندیشه ترانسان قرار دارد؛ یعنی هستی‌شناسی فناورانه. با تعمق در اندیشه‌های ترانسان می‌توان برخی از مهم‌ترین ویژگی‌های هستی‌شناسی فناورانه را بدین شرح بیان نمود:

- ❖ هستی‌شناسی فناورانه بسیار پیچیده است؛ چرا که معطوف به فناوری‌های نوین است، فناوری‌های نوین ادغامی از چند فناوری‌اند، در نتیجه پیچیده هستند و این پیچیدگی به هستی‌شناسی برآمده از آنها نیز منتقل می‌گردد.
- ❖ در هستی‌شناسی‌های پیشین فناوری در جهان انسان است و بخشی از زندگی او، اما در هستی‌شناسی فناورانه این انسان است که در عالم فناوری است و بخشی از فرآیند فناوری.
- ❖ در هستی‌شناسی فناورانه ما با یک تقلیل‌گرایی مواجه هستیم. تمام ابعاد وجودی به-ساختاری تکنولوژیکی و بیولوژیکی تقلیل داده می‌شود و بر مبنای آن تحلیل می‌گردد.
- ❖ انسان‌شناسی آن مبتنی بر فناوری‌های همگرا (NBIC) است، و در صدد است درک جامع و کاربردی از فرآیندهای بیولوژیکی و شیمیایی حیات انسان بویژه مغز و ذهن بدست آورد.
- ❖ در هستی‌شناسی فناورانه به دلیل ارتقاء فناورانه، ساحت وجودی انسان سایبورگی و سایبرنتیکی می‌گردد.

روی هم رفته هستی‌شناسی تراانسان‌گرایان معطوف به ارتقاء ماهوی انسان است. در اندیشهٔ پیروان این جنبش ماهیت انسان، ماده‌ای در کنار دیگر مواد و اجزاء طبیعت تلقی می‌گردد که با فناوری‌های نوین می‌توان آن را متحول نمود. اصرار تراانسان بر سه عنصر؛ ماهیت انسان (بعد مادی-جسمانی)، فناوری و ارتقاء، به‌طور طبیعی تضعیف و بی‌توجهی نسبت به ابعاد وجودشناسانه که صبغهٔ فرامادی دارند را به‌همراه خواهد داشت. در چنین چشم‌اندازی هرآنچه در سنجهٔ فناوری و تلقی مادی از انسان و جهان هستی نگجند، قطعاً در معرض حذف و نادیده‌انگاری است. بنابراین در آیندهٔ تراانسانی چالش‌های هستی‌شناسانه قطعی و نیازمند مطالعهٔ همه‌جانبه است.

چالش‌های الهیاتی و کلامی ایده‌های تراانسانی

گسترش فناوری‌های نوین و ایده‌های تراانسانی در آینده به‌گونه‌ای خواهد بود که هیچ حوزه‌ای از علم و دانش بشری از تأثیرات آنها مصون نخواهد ماند. به تبع چنین فضایی در عرصهٔ دین (اعم از جوامع دینی، هویت دینی و زیست مؤمنانه) نیز چالش‌های بنیادی پدید خواهد آمد، که الهیات و کلام اولین متولیان پرداخت و پاسخ‌گویی به آنها می‌باشند.

شاید در مواجهه اولیه با این دست چالش‌ها، منطقی‌ترین و خوشبینانه‌ترین پاسخ از منظر الهیات سنتی این باشد: هویت اصیل دینی (که برخاسته از دو اصل مبدأ و معاد است) توسعه‌دهنده یک نگرش صحیح و عقلانی در تمامی ابعاد زندگی است، که نگرش مؤمنان نسبت به علوم و فناوری‌های نوین و بهره‌گیری از آن‌ها را نیز شامل می‌گردد. حاصل چنین هویت و نگرشی انسانی الهی و توحیدی است که تمام امور را در دایره علم و قدرت الهی می‌بیند. هیچ علم و دانش نوینی برای او خارج از قدرت الهی نمی‌باشد، و همه چیز را در پرتو بینش توحیدی تفسیر و تبیین می‌کند. به عبارت دیگر علم و دین را دو حوزه مجزا و متضاد با هم نمی‌داند. در مواجهه‌ای عقلانی با علم، هرآنچه که از درد و رنج بشر در زندگی دنیوی بکاهد و کیفیت زندگی او را افزایش دهد استقبال می‌کند. تا جایی پذیرای فناوری‌های نوین است که در آن کرامت، اختیار و اراده انسان محفوظ بماند. اما نگاهی که انسان را صرفاً محدود به این عالم مادی می‌داند و آزادی و اختیار حقیقی را از او سلب می‌کند و به تبع آن رشد معنوی و حرکت انسان به سوی بینشی توحیدی و باورمندی به معاد را لحاظ نمی‌کند، نمی‌پذیرد.

این پاسخ، ترسیمی از نگرش الهیات سنتی به انسانی با هویت دینی- الهی و نحوه مواجهه او با فناوری است. اما واقعیت این است که ما هرگز نمی‌توانیم ادعا کنیم تمامی افرادی که در یک جامعه دینی زندگی می‌کنند، از چنین نگاه و هویتی برخوردارند. کما این که ظهور فناوری‌های ارتباطات و اطلاعات، و رشد رسانه‌ها در چند دهه اخیر بحران‌های هویتی را در تمام دنیا ایجاد نموده است (گالیو، ۱۳۸۲)، به تبع آن جوامع دینی نیز درگیر بحران‌های هویتی ناشی از فناوری- های نوظهور گشته‌اند. اما مسأله بحران هویت دینی در آینده فناوری‌های همگرا در جریان ترانسانسان‌گرایی بدین‌جا ختم نخواهد شد. نکته مهمی که درباره بحران‌های هویتی جاری در جوامع دینی (اسلامی) وجود دارد، این است که آنچه در حال حاضر در عرصه عمومی جوامع اسلامی به عنوان بحران هویت دینی شناخته می‌شود، در بیش تر موارد مربوط به پایبندی به آداب و فرهنگ دینی؛ اعم از ارزش‌ها، الگوها، مناسک و هنجارهای حاکم بر آن جامعه است. چنین افرادی در جامعه دینی هستند و مسلمان نامیده می‌شوند، اما تعهدی نسبت به رعایت برخی آداب و دستورات دینی ندارند. در واقع به نوعی چون پای‌بندی به هنجارهای دینی را دست و پاگیر یا در تضاد با سبک زندگی و هویت فعلی خود می‌بینند، الزام عملی به آن‌ها ندارد. اکثر

کسانی که در این وضعیت قرار دارند، هرچند الزام عملی به دستورات دین ندارند، اما در جهان-بینی خود به اصل مبدأ و معاد اعتقاد دارند یا حداقل با آن عنادی ندارند. به عبارت دیگر بحران هویتی آن‌ها محدود به حوزه عمل است.

با توجه به قلمروهای وسیع و بلندپروازانه‌ای که جریان تراانسان‌گرایی برای خود ترسیم کرده است، با فرض دستیابی به سطوح بالای تراانسان، در کنار این‌که بسیاری از اعتقادات در جوامع دینی به چالش کشیده می‌شود، سطوح عمیق و پیچیده‌تری از بحران‌های معرفتی و الهیاتی پدیدار می‌گردد. بحران‌هایی که دیگر محدود به حوزه عمل نیست، بلکه بنیادهای معرفتی و هستی‌شناسانه هویت دینی را درگیر می‌کند. به بیان دیگر ظهور و تحقق تراانسان در مراحل بالاتر، در سطح عمومی جوامع دینی، بحران افرادی را که در حوزه عمل دینی با چالش روبرو هستند، به حوزه نظری نیز تسری می‌دهد و اصول اساسی دین مانند مبدأ و معاد را به چالش می‌کشد. چنین بحران‌هایی تهدیدکننده ماهیت و هویت دینی یک جامعه به صورت بنیادی و وسیع می‌باشد. به عنوان نمونه ترسیم آینده‌ای که در آن با استفاده از علم سرمایه‌دستی بتوان بار دیگر افراد را به زندگی برگرداند از منظر فلسفی-دینی مساله‌ای نیست که به سادگی بتوان از کنار آن گذشت و آن را نادیده گرفت. یا اگر ایده‌های انسان نامیرا یا انتقال حافظه از یک فرد به فرد دیگر تحقق یابد، بسیاری از باورهای دینداران درباره پدیده خلقت و آفرینش، حقیقت زندگی، مرگ، معاد و پاداش و عذاب به چالش کشیده می‌شود (قربانی سی سخت، کریمی، شمشیری، خرمایی ۱۳۹۹). حمید موانی^۴ در مقاله‌ای با عنوان «اسلام - جانشینی خداوند: اسلام و تراانسان‌گرایی» که سال ۲۰۱۴ در کتاب «تراانسان‌گرایی و بدن: مذهب‌بیون جهان سخن می‌گویند» به چاپ رسید، یکی از رادیکال‌ترین تأملات تراانسانی را ذخیره حافظه و آگاهی در قالبی دیجیتال می‌داند، به گونه‌ای که زمانی در آینده رها شدن از قید بدن میسر شود. از نظر موانی در حالی که می‌توان بسط زندگی سالم انسانی را در نظام دینی اسلامی گنجانده، ترک جسم یا ایده‌ی «نامیرایی حقیقی» را نمی‌توان با آن هم‌ساز دانست؛ چرا که این امر عقاید فرجام‌شناختی پذیرفته در اسلام مانند؛ مرگ، رستاخیز و زندگی پس از مرگ را به چالش می‌کشد. بنابر سنت دینی اسلامی روح و بدن هر دو رستاخیز می‌کنند و زندگی ابدی انسان‌ها نیز با چنین وضعیتی پیش خواهد رفت (Mavani, 2014).

⁴ Hamid Mavani

در کنار آنچه بیان شد نوع نگاهی که اندیشمندان برجسته ترانسان‌گرایی به دین دارند نیز ضرورت توجه به این دست موضوعات را به خوبی روشن می‌سازد. ماکس مور که به شدت تحت تأثیر فلسفه نیچه است، بر پایان دینی که نیچه اعلام می‌کند، صحنه می‌گذارد. او معتقد است که پایان دین، ما را به سوی یک نیهیلیسم (پوچ‌گرایی) نومیدانه کشانده است. مور باور دارد که پایان دین و نیهیلیسم دو واقعیت موجودند که ترانسان‌گرایی به خوبی می‌تواند جایگزین آنان شود (Manzocco, 2019). با نظر به دلایل مطرح شده، چالش‌برانگیزی ایده‌های ترانسانسی در حوزه دین قطعی است.

پیوستار پنهان ایده‌های ترانسانسی

پیشرفت‌های مدنظر ترانسان‌گرایان را نمی‌توان صرفاً از منظر علمی-فناورانه و فواید زیستی-پزشکی نگرست، و پیوستار فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ... را که در پس زمینه این جریان مستتر است نادیده گرفت. همانگونه که بیان شد فناوری‌های همگرا کانونی‌ترین عرصه تحقیقاتی جهت پیگیری ایده‌های ترانسانسی محسوب می‌شود. اختلاف نظرهایی که در مورد اهداف شکل-گیری ایده فناوری‌های همگرا وجود دارد، اولین نقطه‌ای است که اهمیت توجه به موضوع سیاست و پیوستارهای پنهان را خاطر نشان می‌کند، در این زمینه دو دیدگاه کلی وجود دارد:

❖ فناوری‌های همگرا یک مفهوم و رویکرد علمی است: گروهی از صاحب‌نظران، همگرایی و وحدت علم و فناوری را نتیجه اجتناب‌ناپذیر رشد فناوری‌ها و حوزه‌های تحقیقاتی نوین می‌دانند. آنها معتقدند در نهایت همگرایی و وحدت بین این حوزه‌ها، در مقیاس نانو رخ خواهد داد.

❖ فناوری‌های همگرا یک مفهوم و رویکرد هنجاری است: برخی از اندیشمندان طرح ایده فناوری‌های همگرا را نتیجه سیاست‌های علمی کشورهای پیشران در فناوری، به‌ویژه ایالات متحده آمریکا می‌دانند. از نظر آنها شواهد بسیار کمی برای یکپارچگی و همگرایی واقعی بین این چهار حوزه وجود دارد. در واقع آنها همگرایی بین دو حوزه را ممکن، همگرایی سه حوزه را سخت و همگرایی چهار حوزه را بعید می‌دانند. از منظر این گروه توجه زیاد به فناوری نانو در بین فناوری‌های همگرا بیشتر از آن‌که یک مسأله و حقیقت

پژوهشی باشد، یک سیاست علمی از سوی سیاست‌گذاران علم و دانش و یک برچسب جذاب برای جذب بودجه‌های تحقیقاتی است (Giorgi, 2009). همچنین آنها معتقدند در علاقه دولت آمریکا به فناوری‌های همگرا و پیگیری جدی آن، منافع نظامی بی‌چون و چرایی لحاظ شده است. سران آمریکا ریشه این علاقه را در حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ می‌دانند، که از آن به بعد با شعار «جنگ علیه ترور» در پی حفظ برتری نظامی آمریکا در جهان هستند (Andler et.al., 2006). در این راستا تعداد زیادی از پروژه‌های نظامی ترانسان‌گرایان نیز به صورت اختصاصی به نفع ارتش و وزارت دفاع آمریکا تعریف شده است (Rodhan, 2015).

از دیگر دلایلی که لزوم توجه به ابعاد فرا فناورانه و تحقیقاتی این جنبش را اثبات می‌کند، ادعای ایجاد یک آرمان‌شهر فناورانه از سوی ترانسان‌گرایان است. صاحب‌نظران به نامی همچون نیک بستروم همواره بر این امر تأکید داشته‌اند که ترانسان‌گرایی علاوه بر ابعاد فناورانه یک رویکرد فکری و فرهنگی نیز می‌باشد (Bostrom, 2005a). بی‌شک دستیابی به این مهم نیازمند توجه به سایر ابعاد زندگی انسان است. در این راستا در جنبش ترانسان‌گرایی نیز همانند هر جنبش دیگری ایده اصلی با شاخص‌های فرهنگی، اجتماعی و ... متناسب با آن عرضه و پیگیری می‌شود. به عبارتی مهندسی فناورانه با ترکیب مهندسی فرهنگی-اجتماعی همسو با آن، تحقق ایده‌های ترانسانسی را ممکن می‌سازد. اما به دلیل وجهه آینده‌گرایانه این جنبش، ایده‌های فرهنگی و اجتماعی آنها بسیار کلی است؛ یک پروژه ارتقاءجویانه با هدف یکپارچه‌سازی فرهنگی - اجتماعی جهانی، در جهت تحقق ایده‌های آرمانی ترانسان. به دلیل کلی بودن این ایده، سرنوشت و وضعیت تنوع فرهنگی، فرهنگ‌های سنتی و خرده فرهنگ‌ها یا چگونگی ادغام آنها در یک ساختار فرهنگی - اجتماعی یکپارچه، مبهم می‌باشد.

همچنین ترانسان‌گرایان در کنار کارهای تحقیقاتی خود نسبت به حضور در عرصه‌های سیاسی نیز بی‌تفاوت نبوده‌اند. گیبسون با استناد به تأسیس حزب ترانسان‌گرایی در انگلستان (در سال ۲۰۱۸)، پیش‌بینی می‌کند که در سال‌های آینده احزاب سیاسی ترانسان‌گرایان، در تصمیمات کلیدی سیاست به ایفای نقش خواهند پرداخت، و از این طریق ارزش‌های فرهنگی را تحت تأثیر قرار خواهند داد (Gibson, 2018).

به نظر می‌رسد معقولانه‌ترین رویکرد در این مورد توجه و پرداخت همزمان به ایده‌های فناورانه تراانسان‌گرایان در دو ساحت علمی و هنجاری می‌باشد. در این راستا و با در نظر گرفتن پیچیدگی‌های فناوری باید از تکیه صرف بر تفکر (عقلانیت) خطی بپرهیزیم، و از تفکری غیرخطی و سیستمی بهره‌مند شویم. فناوری‌های نوین امری پیچیده است، درک این پیچیدگی و مسائل پیرامون آن با اتکاء بر عقلانیت و تفکر خطی امکان‌پذیر نیست، و در واقع درکی ناقص است. بهره‌مندی از یک تفکر غیرخطی و سیستمی که شبکه‌ای از عوامل و مسائل را به صورت یکپارچه، منسجم و در مقیاسی گسترده لحاظ می‌نماید، از نیازهای ضروری علوم انسانی در آینده مبتنی بر فناوری‌های نوین است. علاوه بر این پژوهش‌ها در این زمینه را باید به گونه‌ای پیش برد، که حاصل آن ترسیم چشم‌اندازهای کوتاه مدت، میان مدت و بلند مدت، در عرصه سیاست‌های علمی و حکمرانی باشد، و در نهایت به برنامه‌ریزی‌های کاربردی در این حیطه ختم شود.

اخلاق تراانسانی

بسیاری از موضوعات و پژوهش‌های مطرح شده در زمینه مباحث اخلاقی تراانسان‌گرایی مربوط به اخلاق زیستی و ناظر به چالش‌های اخلاقی در بهره‌گیری از علوم و فناوری‌های مورد نظر این جنبش است. هدف اکثر این پژوهش‌ها آشکارسازی تهدیدهای بالقوه فناوری‌های نوظهور از منظر اخلاق زیستی می‌باشد. در این میان برای تبیین وضعیت، محتوا و پرورش شخصیت اخلاقی در جهان تراانسانی نظریه‌ای از سوی متفکرین این نحله مطرح شده است که از آن با عنوان نظریه ارتقاء زیست‌شناختی اخلاق یاد می‌شود. مفهوم ارتقاء از مهم‌ترین مفاهیم کارکردی در چشم‌انداز تراانسانی است، بنابراین نظریه مذکور نیز بر پایه نگرش ارتقائی قوام یافته است. طبق این نظریه، ویژگی‌های اخلاقی بشر ناشی از ساختارهای زیستی و ژنتیکی اوست، و از منظر زیست-پزشکی قابل اصلاح و تغییر است. در چشم‌انداز تراانسانی بین تعالی اخلاقی- رفتاری از طریق اکتساب و پرورش این صفات، و اصلاح و تغییر آنها به وسیله فناوری- های زیست- پزشکی هیچ تفاوتی وجود ندارد. حتی از جهاتی مانند دامنه و شدت تأثیرگذاری، پایداری نتایج و... ارتقاء فناورانه بر ارتقاء مبتنی بر اکتساب و پرورش اخلاقیات ارجحیت دارد.

استدلال تراانسان‌گرایان در این زمینه بدین نحو مطرح می‌گردد: اگر ما برای رسیدن به سطح مشخصی از سلامت جسمانی دو راه داشته باشیم:

❖ وقت زیادی را صرف تمرین و ورزش کنیم؛

❖ همان نتیجه را از طریق بکارگیری فناوری و با ارتقای طبیعت بیولوژیکی خودمان

بدست آوریم؛ (Campbell & Walker, 2005)

باید ارتقاء فناورانه را برگزینیم. به همین نحو، اگر ما سال‌ها از وقت و عمرمان را برای پرورش خویش در مدارس صرف‌کنیم تا عاقل‌تر، داناتر و اخلاق‌مدارتر باشیم، در حالی که تغییر بیولوژیکی ما بتواند این هدف را به‌نحو کامل‌تر و در زمان کم‌تری محقق کند، تراانسان‌گرایان می‌گویند باید ارتقاء فناورانه را جایگزین روش‌های سنتی و مرسوم نمود (Campbell & Walker, 2005). در نگرش تراانسانی ایجاد عامل‌های دارویی و ژنتیکی پیشرفته برای تقویت خلق و خوی مثبت که ریشه در وراثت و ژنتیک دارند از بایستگی‌های اخلاقی محسوب می‌شود (Walker, 2013).

پرسون و ساوولسکو (۲۰۰۸) که از جمله ارائه‌کنندگان نظریه ارتقاء زیست‌شناختی اخلاق هستند، معتقدند که گستردگی و شدت مشکلاتی که با آنها روبه‌رو هستیم جستجو برای چنین روش‌هایی را جهت غلبه بر مشکلات اخلاقی به امری معقول مبدل می‌سازد (Persson & Savulescu, 2010). فراتر از این ادعاها آنها ارتقاء زیست‌شناختی اخلاق را لازمه پیشرفت و ماندگاری تمدن بشری می‌دانند (Persson & Savulescu, 2008). جمیز هیوز از نظریه‌پردازان برجسته تراانسان‌گراست که در تبیین نظریات خود همواره بر حق آزادی افراد (در انتخاب بین انسان یا تراانسان بودن) تأکید کرده است. با این حال وی اذعان می‌کند که اکثر تراانسان‌گرایان می‌پذیرند که برتری گسترده تراانسان در قدرت، شناخت و پیشرفت اخلاقی، بردگی حیوان مانند را به بهترین نتیجه برای انسان‌ها تبدیل خواهد کرد. بنابراین هیوز ارتقاء زیست‌شناختی اخلاقی را تنها راه حل معقول و گریزناپذیر پیش‌روی انسان در حیطه پرورش شخصیت اخلاقی در جهان تراانسانی می‌داند (Hughes, 2010).

ارتقاء زیست‌شناختی اخلاق در عین‌حالی که یکی از مؤلفه‌های آرمانی این جنبش به‌شمار می‌آید، نظریه‌ای جنجالی و چالش برانگیز نیز محسوب می‌گردد، که انتقادات بسیاری به آن وارد شده است. مهم‌ترین دلایل این انتقادات عبارتند از:

- ❖ عدم ارائه شواهد معتبر در مؤثر بودن این روش،
- ❖ ابهام در ابزارهای ارتقاء،
- ❖ از دست دادن حق آزادی انسان،
- ❖ خطر انحطاط اخلاقی و نقض اخلاقیات،
- ❖ ابهام در کم و کیف ارتقاء،
- ❖ ابهام در ارتقاء کودکان (Miletić, 2021).

واقعیت این است که این نظریه دارای یک‌سری ایرادات اساسی و مبنایی است، که به‌راحتی نمی‌توان از آنها چشم‌پوشید. ارتقاء زیست‌شناختی اخلاق، تحویل زیست‌فناورانه اخلاق است؛ به‌گونه‌ای که تمام اخلاق را به عوامل وراثتی و ژنتیکی فرو می‌کاهد. ارائه راهکارهایی صرفاً دارویی - ژنتیکی برای اخلاق‌مند نمودن افراد، نفی عاملیت اخلاقی انسان نیز می‌باشد. عاملیت اخلاقی بیانگر توانمندی اخلاقی انسان در گزینش و انتخاب ارزش یا ضد ارزش در موقعیت‌های اخلاقی و مسئولیت‌پذیری در قبال آن است. نفی این عاملیت به معنای نادیده‌انگاری تمام شاخص‌هایی است که به یک عمل معنا و بار ارزشی می‌دهند، و بدون آنها هر عمل و رفتاری خالی از معنا و صبغه اخلاقی خواهد بود. مهم‌ترین این شاخص‌ها عبارتند از؛ اختیار، آگاهی، اراده، انتخاب و مسئولیت‌پذیری در قبال اعمال (قربانی سی سخت، کریمی ۱۴۰۲). از این گذشته ایده اخلاقی ترانسان از منظر عدالت اجتماعی نیز دارای ضعف و ابهام است. به‌عنوان نمونه فناوری‌های نوین در غالب موارد پرهزینه و گران قیمت می‌باشند، به‌همین دلیل امکان بهره‌مندی جوامع و طبقات فقیر و کم‌برخوردار از آنها بسیار پایین‌تر است. با فرض تحقق این ایده، همین گران قیمت بودن و عدم دسترسی همه افراد به چنین فناوری‌هایی، خود آغازگر یک بی‌عدالتی و نابرابری اجتماعی فراگیر در دنیای ترانسانی خواهد بود است (قربانی سی سخت، کریمی ۱۴۰۲). این در حالی است که صاحب‌نظران ترانسان ارتقاء زیست‌شناختی اخلاق را متضمن

برقراری عدالت اجتماعی در آینده فناورانه می‌دانند (Persson & Savulescu, 2010, And Hughes, 2009).

در حالت طبیعی اخلاق همواره از چالش برانگیزترین حوزه‌های علوم انسانی بوده است. دلیل عمده این چالش‌ها عبارت است از:

- تنوع مبانی که اخلاق از آن استخراج می‌شود
- آمیختگی بین حوزه‌های علمی و عملی اخلاق، که خلط مبحث‌های فراوانی را در این حوزه دامن می‌زند
- اخلاق حوزه‌ای است که تقریباً تمام انسان‌ها و مکاتب مدعی پای‌بندی به آن هستند (هرچند به شیوه و سبک و سیاق خود).

با اضافه شدن مسائل فناورانه به این حوزه، و فراتر از آن تبدیل نمودن اخلاق به یک امر زیست فناورانه، قطعاً چالش برانگیزی مباحث اخلاقی صورت تضایفی و پیچیده‌تری می‌یابد. با لحاظ نمودن این پیچدگی و چالش برانگیزی، توجه به ایده‌های اخلاقی تراانسان‌گرایان امری ضروری است.

نتیجه‌گیری

تفاوت‌های شناختی و روش‌شناختی که بین علوم انسانی و فناوری وجود دارد، در طول زمان شکافی را میان این دو عرصه ایجاد نموده است. در مواجهه با فناوری‌های همگرا در جریان تراانسان‌گرایی، به دلیل سرعت فزاینده پیشرفت آنها، شکاف موجود می‌تواند تشدید شود. تبعات منفی این امر بیش از هر چیز متوجه علوم انسانی خواهد بود؛ زیرا آثار مثبت این دست از فناوری‌ها عینی، ملموس و کاربردی است، و به سرعت آشکار می‌گردد. در حالی که علوم انسانی دارای چنین شاخصه‌های آنی و فوری نمی‌باشد. با لحاظ آنچه بیان شد در این پژوهش تلاش نمودیم ضمن بررسی ارتباط علوم انسانی با فناوری‌های نوین و ارائه راهکارهایی برای هم‌افزایی میان این دو حوزه، برخی جوانب کلان و اثرگذار ایده‌های تراانسانی بر علوم انسانی را مورد بررسی قرار دهیم. در نهایت با عطف به ضرورت‌های که در این بررسی آشکار شد، مهم‌ترین

دلالت‌های آینده‌پژوهانه ایده‌های ترانسانسی برای مطالعات آینده علوم انسانی را استخراج نمودیم. این دلالت‌ها عبارتند از:

- ۱- هم‌افزایی میان حوزه‌های مختلف علوم انسانی و فناوری‌های همگرا در جریان ترانسانس-گرایی یکی از وجوه مهم و ضروری در مطالعات آینده علوم انسانی است.
 - ۲- آسیب‌شناسی و نقد تسری نگرش فناورانه رادیکال بر هویت و موجودیت انسان کنونی، سرنوشت و آینده او، از مسائل مهمی است که باید در مطالعات آینده علوم انسانی لحاظ گردد.
 - ۳- مطالعات آینده علوم انسانی در حوزه فناوری‌های همگرا در جریان ترانسانس‌گرایی باید به چالش‌ها و مسائل هستی‌شناسانه حاصل از ایده‌های ترانسانسی پاسخ دهد.
 - ۴- مطالعات آینده علوم انسانی در حوزه ارتباط دین و ایده‌های ترانسانسی باید پاسخ‌گوی چالش‌های کلامی و الهیاتی برخاسته از این نگرش باشد.
 - ۵- در مطالعات آینده علوم انسانی باید پیوستار سیاسی، اقتصادی و فرهنگی - اجتماعی ایده‌های ترانسانسی در دو سطح خرد و کلان لحاظ گردد.
 - ۶- با نظر به دیدگاه ترانسانس‌گرایان در حوزه تربیت اخلاقی، ضروری است بخشی از مطالعات آینده علوم انسانی معطوف به ارائه محتوای اخلاقی و پرورش شخصیت اخلاقی ترانسانس گردد.
- با در نظر گرفتن دلالت‌های مذکور، پر واضح است که گنجاندن شاخص‌های آینده‌محوری در رشته‌ها و گرایش‌های مختلف علوم انسانی امری ضروری است. همچنین اولویت‌های آموزشی و تحقیقاتی-پژوهشی در این عرصه باید با لحاظ نمودن نیازهای آینده علوم انسانی، رافع و پاسخگوی آنها باشد. در نتیجه هدفمند نمودن پژوهش‌های حوزه علوم انسانی در ارتباط با فناوری‌های نوین بسیار مهم و ضروری است.

فهرست منابع

- تاجمیر ریاحی، حسین؛ تقوی، مصطفی (۱۳۹۴). بررسی معطل نظریه‌های اخلاقی نتیجه‌گرا در مواجهه با عدم قطعیت در تکنولوژی‌های نوپدید، روش شناسی علوم انسانی، ۲۱(۸۵)، ۱۲۷-۱۴۴.
- خاتمی، محمود (۱۳۹۱). مدخل فلسفه غربی معاصر. تهران: نشر علم.
- روکو میهال سی، ویلیام (۱۳۸۷). نقش فناوری‌های همگرا در بهبود عملکرد انسانی، ترجمه علیرضا فرشچی، مصطفی مهرورزی، تهران: مؤسسه آموزشی و تحقیقاتی صنایع دفاعی، مرکز آینده‌پژوهی علوم و فناوری دفاعی.
- قربانی سی سخت خدیجه؛ کریمی محمدحسن (۱۴۰۲). تأملی در نگرش فناورانه تراانسان‌گرایان به اخلاق پژوهشنامه اخلاق، ۱۶(۶۱)، ۷-۲۴.
- قربانی سی سخت، خدیجه؛ کریمی، محمدحسن؛ شمشیری، باب؛ خرمایی، فرهاد (۱۳۹۹). تراانسان‌گرایی جنبشی آینده‌گرا و ضرورت شکل‌گیری تحقیقات آینده‌پژوهانه. آینده‌پژوهی انقلاب اسلامی، ۱(۳)، ۳۱-۵۸.
- گالیو، یورهان (۱۳۸۲). جهانی شدن فرهنگ زدایی و بحران هویت (۱). مترجم رضا مصطفی‌زادگان. تهران: سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی.
- مختاری، محمود (۱۳۹۸). تحلیل پیش‌نگرانه از نسبت فناوری‌های نوظهور تراانسانی با ارزش‌های اخلاقی، پژوهشنامه اخلاق، ۱۲(۴۴)، ۳۳-۴۶.
- Al-Rodhan, N. (2015). Transhumanism and war. *Durham: Global Policy*.
- Andler, D., Beckert, B., Coenen, C., Fleischer, T., Friedewald, M., Lubert, B. J., ... & Woolgar, S. (2006). Converging Technologies and their impact on the Social Sciences and Humanities (CONTECS). *Deliverable D1, 3*.
- Bardziński, F. (2014). Transhumanism and Evolution. Considerations on Darwin, Lamarck and Transhumanism. *Ethics in Progress, 5(2)*, 103-115.
- Beckert, B., Bluemel, C., & Friedewald, M. (2007). Visions and realities in converging technologies: exploring the technology base for convergence. *Innovation, 20(4)*, 375-394.
- Bostrom, N. (2005a). A history of transhumanist thought. *Journal of Evolution and Technology, 14(1)*.
- Bostrom, N. (2005b). Transhumanist values. *Journal of Philosophical Research, 30(Supplement)*, 3-14.
- Boyer, J., & Meadows, G. (2015). Thomas Aquinas: Teacher of Transhumanity?

- Campbell, H., & Walker, M. (2005). Religion and transhumanism: introducing a conversation. *Journal of Evolution and Technology*, 14(2), i-xiv.
- Cole-Turner, R. (2017). Christian Transhumanism. *Religion and Human Enhancement: Death, Values, and Morality*, 35-47.
- Dickson, M. (2018). The Imago Dei and the Imago Mundi. In *Christian Perspectives on Transhumanism and the Church* (pp. 97–115). Springer.
- Fukuyama, F. (2003). *Our posthuman future: Consequences of the biotechnology revolution*. Farrar, Straus and Giroux .
- Gibson, P. F. (2018). From humanities to metahumanities: transhumanism and the future of education. *Compass: Journal of Learning and Teaching*, 11(2).
- Giorgi, L. (2009). Converging technologies—what future? The views of the science and policy communities. *Innovation—The European Journal of Social Science Research*, 22(4), 427-442.
- Grunwald, A. (2007). Converging technologies: Visions, increased contingencies of the *conditio humana*, and search for orientation. *Futures*, 39(4), 380-392
- Heylighen, F., & Joslyn, C. (2001). Cybernetics and second-order cybernetics. *Encyclopedia of physical science & technology*, 4, 155-170.
- Huges, J. (2009). TechnoProgressive Biopolitics and Human Enhancement'Progress in Bioethics, ed. Jonathan Moreno and Sam Berger.
- Hughes, J. (2010). Contradictions from the enlightenment roots of transhumanism. *Journal of Medicine and Philosophy*, 35(6), 622–640.
- Jotterand, F. (2010). At the roots of transhumanism: From the enlightenment to a post-human future.
- Kaldis, B. (2010). Converging technologies. *Encyclopedia of nanoscience and society*, 126-131.
- Manzocco, R. (2019). *Transhumanism-Engineering the Human Condition: History, philosophy and current status*. Springer.
- Mavani, H. (2014). Islam—God's deputy: Islam and transhumanism. In *Transhumanism and the body: The world religions speak* (pp. 67-83). New York: Palgrave Macmillan US.
- Miletić, T. (2021). *Human-Artificial Intelligence Symbiosis: the Possibility of Moral Augmentation* (Doctoral dissertation, University of Rijeka. Faculty of Humanities and Social Sciences. Department of Philosophy).
- Murillo, J. I. (2014). Does post-humanism still need ethics? The normativity of an open nature. *Cuadernos de Bioética*, 25(3), 469–479.
- Persson, I., & Savulescu, J. (2008). The perils of cognitive enhancement and the urgent imperative to enhance the moral character of humanity. *Journal of applied philosophy*, 25(3), 162-177

- Persson, I., & Savulescu, J. (2010). Moral transhumanism. *The Journal of Medicine and Philosophy: A Forum for Bioethics and Philosophy of Medicine*, 35(6), 656–669.
- Roco, M. C. (2020). Possibilities for global governance of converging technologies. In *Emerging Technologies* (pp. 447-465). Routledge.
- Roco, M. C., & Bainbridge, W. S. (2002). Converging technologies for improving human performance: Integrating from the nanoscale. *Journal of nanoparticle research*, 4, 281-295.
- Sulmasy D.(2002) A biopsychosocial-spiritual model for the care of patients at the end of life. *The Gerontologist*: 42(Spec. No. 3): 24–33.
- Tirosh-Samuelson, H., & Mossman, K. L. (2012). *Building better humans?: Refocusing the debate on transhumanism*. Peter Lang Frankfurt.
- Walker, M. (2013). *Happy-people-pills for all*. John Wiley & Sons.
- http://www.the-astrolabe.net/transhumanist_faq.htm